



۸  
۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۵۶۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: خواص الحیوان (ترجمه: الحیوان درری)

مؤلف: سراج - مؤلف: ابن خلدون و غیره

موضوع: تاریخ

شماره ثبت کتاب: ۵۶۴۰۹

شماره قفسه: ۵۶۰۲

شماره  
۱۳۱۲

۵۶۴۵

کتابخانه  
۵۵۰۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۵۶۵۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: خواص الحیوان (ترجمه: الحیوان درری)

مؤلف: سراج - مؤلف: ابن خلدون و غیره

موضوع: تاریخ

شماره ثبت کتاب: ۵۶۴۰۹

شماره قفسه: ۵۶۰۲

شماره  
۱۳۱۲

۵۶۴۵

کتابخانه  
۵۵۰۲











تتم حرف ثاء مشقوقة

This image is a 10x10 grid of 100 squares, each containing a small illustration of a person in a specific pose or action, likely representing the 100 names of Allah. The illustrations are arranged in a grid, with some squares containing text or symbols. The grid is divided into four quadrants by a central cross.

۴۲  
حاج  
ف. م. م.

در حقیقت

محمد زید

تہ حقیقہ مضہ

This image shows a page from a manuscript, likely a book of letters or a dictionary. The page is filled with a grid of letters in Arabic script. The letters are arranged in a pattern that forms a large 'X' shape across the grid. The letters are written in black ink on a light background. The grid is bordered by a red line. The letters are arranged in a way that they form a continuous sequence across the grid, with some letters appearing in multiple positions. The overall layout is a square grid with a red border.

تمت شرح جامع مكسورة

[illegible]

سید و شہزادہ

22 44

در دفع خلط  
در جواب شد

تتم بحروف خا و مضمو

Handwritten manuscript page from the *Qanun* by Ibn al-Baytar, featuring a grid of 10 columns and 10 rows. The text is written in Arabic script, with red ink used for headings and titles. The grid contains various entries, likely related to medical or botanical knowledge, organized in a systematic manner. The text is written in a cursive style, characteristic of the period.

۵۳



تیسرے حروف میں مقصور

[illegible]

دعای دفع  
سوء و آفت  
و چشمه

تمت راء عشو حه

[illegible]

ع ۸  
رَأَى  
نَجْمٌ شَرِيفٌ

۸۸  
بکری  
ترب  
جانب

۴۱  
عنه  
از شیرین

شده حروف ضاد مشق

[illegible]

۱۱۴  
فَتَوَن  
کرمه

۱۱۶  
هر مغرب و کفری

۱۲۳ و ۱۲۴  
فصل در بیان  
و وضع عارفان  
و دوی و شب  
و نون و غیره  
از زنده و نهون  
ما ترجمه

قلم حروف شین مقسوم

[illegible]

١٠٧  
صلوات  
مرغ معرو

بغوی



فتحة حروف عین مقصور

[illegible]

محمّد

تتم بحروف عن مضمون

١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١  
 ٤٧٢  
 ٤٧٣  
 ٤٧٤  
 ٤٧٥  
 ٤٧٦  
 ٤٧٧  
 ٤٧٨  
 ٤٧٩  
 ٤٨٠  
 ٤٨١  
 ٤٨٢  
 ٤٨٣  
 ٤٨٤  
 ٤٨٥  
 ٤٨٦  
 ٤٨٧  
 ٤٨٨  
 ٤٨٩  
 ٤٩٠  
 ٤٩١

۱۳۸  
غَنَاف  
کلاغ  
۱۳۹  
عُتَارَه  
سنگواره

الفاروق  
أبولون  
نور

تتم حرف فاء وحقو

This image shows a page from a manuscript, likely a liturgical book, featuring a large, ornate initial 'A' in red ink. The initial is decorated with intricate patterns and extends into the margins. The text is written in a cursive script, possibly Arabic or Persian, and is arranged in a grid-like format. The page is numbered '10' in the top right corner.

۱۳۶۹  
فرح  
کلیه چیزها  
۱۳۷۰  
دعا برای نجات از غرق  
شخصی است که در غرق  
مکرمه از نجات از غرق  
۱۳۷۱  
فرح  
دعا برای نجات از غرق

۱۵۲  
قاریه  
مجلس

حیرو فن حشر

This image shows a page from a manuscript, likely a calendar or a book of hours, featuring a grid of text in Arabic script. The text is written in black ink on a light-colored background, with red ink used for headings and decorative elements. The grid is organized into columns and rows, with each cell containing a date and a corresponding event or prayer. The text is written in a cursive style, characteristic of the Ottoman period. The page is numbered 100 in the bottom right corner.

[illegible]



قسمہ حروف مہم مضموں

[illegible]

تتمدحروف کاف مفتوحه

[illegible]

تل  
تجہ کرمان  
۱۸۹

مجلس

تمه عرف یا مشقده

[illegible]

نیمہ صروف ہا و معشرہ

[illegible]

۱۹۱  
وفاقیہ  
۱۹۲  
وفاقیہ  
۱۹۳  
وفاقیہ  
۱۹۴  
وفاقیہ  
۱۹۵  
وفاقیہ  
۱۹۶  
وفاقیہ  
۱۹۷  
وفاقیہ  
۱۹۸  
وفاقیہ  
۱۹۹  
وفاقیہ  
۲۰۰  
وفاقیہ

۱۴۸  
بصوب





بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا می بخند و نذر این بر که شکوه تبیان حیوان از ابرار  
جان برافروخت و قلوب سببی نوع انرا طهر اداک معانی  
و قسم لغات مانی بیاورخت و او را بر بارانام تقصیل در اوجیت  
کریم و شریف تعظیم و لقد کتبنا فی آدم و حملناهم فی الرحمات  
و قد قناهم من الطبیات و فصلناهم علی کثیر من خلقتنا فضیلا  
در وی پوشانید و سادات نامحدود و در ده نامند و در مرکز و ایزد  
و دایره مرکز هفتی فصل کانیات و خلاصه موجودات فخر العالمین و سید  
الکونین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله استیذان غمه و وصیه یکتا

علی



علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه و آله و اولاده ائمه الا برار  
اما بعد رضایر ارباب پیش و افتخار اصحاب و دشمنی و کینه  
نماند که چون در زمان پادشاه وین پناه انجم سپاه کرد و در کشتن فرزند  
فرستاد و نظر و اراسی و او کشته و فرما فرمای شرح پرور خاقان کیتی سنان  
صاحب قران مغرور و ک زمان باطرب و اس و امان حاجی اساس جور  
و طغیان ناصر ایات عدل و همان سلطان سلاطین آفاق مجاهد و ک  
عالم بالارث و الاستحقاق مولای ملک العرب و العجم حاجی الفکره البیانیه  
من حسین الامم ناظم الرئیس الرئیس المیزه الصلوة سالک مسالك الطریق  
الرئیس الرئیس اعنی پادشاه ملائک سپاه نقل الله المظفر البیانات الرئیس  
المصنوع ربانیدات استجایه خاک استانه خیر ایشیه غلام اخلاص امیر المؤمنین  
حیدر ابوالنظر ابوالنور شاه عباس الثاني الحسینی القموی الموسوی  
بهادر خان که فاشه هم انکسش فاشه عبادت و خاتمه اش خاتمه طراوت  
و مطمح سعادت و سیادت تاله اولش عنوان بر و بهاء متدک انکسش  
متمم عطا و خا خلد الله تبه و آب که قرمدلت بر خارق عالمین که تیره



وذلک حیات بر سر سکان افاق افروخته صورت نصفت و داد کتری  
 وی پهن فلقین رسیده از نهایت رفاهیت و کثرت مسرت درین  
 اوان و شب غنیمت همان و صموده باشاین متحد ایشان روزی از ایام  
 عید و زمین که جمعی از فضلاء باغ و گلشن در مجلس صحبت این ذوالعقیقت  
 از سطوفطرت اخلاطون کثرت قمر طلع عطر و نطفه ناهید بهجت  
 خوشنیزت بهرام صولت شتری سعادت کیوان وقت اعنی الکیم  
 بن الکیم ابن سعد الدین محمد میرزا **احمد اسم** که با نفع فیض بل صوری  
 و صوفی و مرات کالات ظاهری و باطنی از استود بر سر است  
 حاضر بودند و خطی از وصف کتاب حیوة الجنان در کتب مکتوبه کتب مشتمل  
 بر حکایات غریبه و قول و روایات غریبه و خواص هر یک از حیوانات از  
 منافع و مضار درین کتاب منظم آید و فرمودند که حکایات بیت در کمال  
 خوب و نهایت مرغوب اما چون عربیت و زواید بسیار دارد و طالع را از مطلب  
 باز میدارد و خواص از طالع آن ملاطرومی دهد و عوام را از غلق مجارت  
 و عدم فهم لغات آن کلام حاصل شود و بهتر آنکه این کتاب مختصری

یا

یا بدو ترجمان لغت سی خوبی که اول اسم عربی پس نام فارسی و ترکی  
 و خواص و منافع و مضار و تفسیر هر حیوان این کتاب جمیع نام از خواص و عوام از آن  
 کتاب مستفید و بدینند که در ثواب آن بود که از فواید آثار ثواب بلیون  
 که هزار روح محض فدای نامش باد و عاید کرد پس داعی حقیقی ابن خواجه  
 محمد قلی تریزی را که از بار نیکان مجلس سامعی ماورستند که کتاب مذکور را  
 بترتیب نزول ترجمه نماید **و لهذا** این بنده حقیر کثیر التقصیر با قله ضایع و عدم  
 استطاعت اعلیٰ علیه المصطفیٰ و تبعا لکماله الوهم الاتباع از حق سبحا  
 و تعالیٰ استعانت طلبید و ترجمه کتاب نزول شروع شد و از ابرمیت و شت  
 باب ترتیب حروف تہجی به ترتیب ساحت و در هر باب فصل بیان  
 منافع اول در اسمی که محتاج آنها مشغول است فصل ثانی در کجا و ایل  
 آنها کم و کثرت فصل ثالث در آنچه مایه آنها مضمر است و این کتاب  
 بنحو اسمی همان موسوم ساحت است و از آن فصل و صاحب کرم آنکه اگر  
 در ترجمه کلمات و لغات و تخریج عبارات آن سهوی یا غلطی و زلی رفت  
 باشد بقیم خود اصلاح آن کرشنده چو این بدیضات با کثرت اشتغال بمطالعه

و با شش عید یا آنکه کتاب دیگر برای کتاب مذکور که همان را شاید در نظر بنویسد  
 با سطر و قیام که در الفقه کرام الناس مقبول و الله الموفق و المبین و المستقیم  
**الباب الاول من کتاب خواص الحیوان فی الالف و هو التخیل**  
**علی ثلثة فصول الفصل الاول فی الالف المقطوعه اسک**  
 بغیر سی شیر و بتر که مصلان نامند موضع او اکثر همیشه باغ از غریزه جرات که او  
 و ایم محرم است گوشت او حرام و از استماع صورت او و نمک میزدن  
 به او را بکسیع بدن طلع نماید سباع از وی گریزان شوند اگر بخت او را  
 بشرطی که سوی او شسته باشد بر گوشت بنده تا حد بلوغ او را از صرع بکشد و  
 واکل زهره ز او منفع و نمایه تبصیر که قمر را با نور باشد و در هر مرضی که از کلام  
 بوزن سباع گریزان شوند گوشت وی قانع باشد اگر طلع از بخت او  
 در سینه و کدانه آبسه و تپش را از ضرر رسد و از سینه این و از خوشنیزت  
 او دفع و ایر و نفوس نماید هر که میشت از او بر و عن کل خور و ساعه بر روی عالم  
 مهابت او در دل شک و سایر مردم واقع شود که آن زهره او تپش بظن  
 دندان اگر کسی بخندد از کمال سبب خجسته و او را نکند و بخندد و کسی که با شش امر

وای

حرامی شده باشد و شب از شش گریزان شد این عباس از حضرت  
 امیر الکوسین علیه السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود که هر که در او ای  
 باشی که از شیر تریزی بگوید **ربنا انزلنا فی الالف و هو التخیل**  
 از شیر و آب سباع بخورد و باغ نماید که شیر را اسامی بسیار است از جمله  
 ابو نصر و امی نه اسم در رشته نظم کشیده در یک بیت آورده چنانکه گفته  
**شیر غنم و اسد و لیث و عارث و دلهات** هر روز و مقرر و جیره  
 ضمیم شیر **تقیب** و بدن او در خواب اگر پسندد که شیر را باران شود و شیر  
 بر دشمن غالب شود و اگر ترسد در بیدار باشد اگر پسندد که شیر او در کت  
 آتشمن نبوده باشد آزار دهد و الا از سلطان عاف کرد و اگر پسندد که شیر  
 با و عن بکند امیر و عجمه از او طالع دهد و با عافا لب آید و اگر پسندد که شیر  
 پادشاه شود اگر پسندد که باره از بدن شیر دگر را در خنود از زرش عاف باشد  
 پس از او و الا پس پادشاه در کنار گیرد و بدن شیر در خوابگاه که پس سلطان  
 شد و با کس باشد که این را بخورد و کاه و سیل موت بد و کت بعضی اکثر  
 و سیل شاد و الله اعلم **از تکیب** بغیر سی شوکوش و تبر که تو شکان گویند



























خوش صورتی را که ناطق زبان فصیح گویند باشد و در وقت  
او می زند که گرامت که تمام کند و صاحب خود را در وقت  
و یکتید بر سر او بکشد و صاحب خود را در وقت  
نیز که استیلا می شود و از جرات طالب و جرات استیلا  
او را بخورد و در میان تمام غشج که در دهنش از دهنش  
نموده اند و آن استیلا می شود بهر حال که استیلا  
رند و طاعت کنند تعبیر و در آن او در خواب و بیدار  
یا در خواب و بیدار یا در خواب و بیدار یا در خواب  
قادر است و شش شش که استیلا می شود و در آن  
اهلیت از وقت جمیع که استیلا می شود و در آن  
بچه شش که استیلا می شود و در آن  
بچه شش که استیلا می شود و در آن  
او در شش که استیلا می شود و در آن  
او در شش که استیلا می شود و در آن

او

با خود او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش

او

و بعضی که گویند که استیلا می شود و در آن  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش

او

او

او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش  
او را در دهنش و با خود او را در دهنش

او















































و اگر کشت و از چند سترسیا بوزن مجاز در هر روز یک تنه باشد  
 در فصل اول در فصل اول در فصل اول در فصل اول در فصل اول  
 کما یک نماند بعد از کشت هر دو پای منتهای سرخ است و او را در  
 نماند چنانچه در جرحا زنده او دو قسم است یکی در تاجی آنچه بکشد است  
 مرغ سبزی است که منتهای پای سرخ است و چون داده او زنده بماند و خواهر  
 بپزند و بکشد و بپزند و در جرحا خطه و بی جرحا بپزند و بپزند و بپزند  
 کما که داده او را کشیدن او را زنده بماند و در جرحا بپزند و بپزند و بپزند  
 و چون بپزند که در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 آید و در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و زنده بماند که در او است سال عمر کند و اگر او را در جرحا بپزند و بپزند  
 ساز و بکشد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 قوت طهران او بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

ناله

نماند هر که اسم که غالب آید و در تاج وی شود و طایه اشال خود را بپزند و بپزند  
 خود میفرید و نماند سیاهان او را در دام خود نماند سیاهان او را در دام خود  
 زنده و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 نماند که تمام از این کشت که خواهر است و بپزند و بپزند و بپزند  
 که بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 یعنی در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 زایل شود کما که او را در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 مرغ نماند که در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 که در آب بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و زنده و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 شانه و احوال شانه و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

و اگر کشت و از چند سترسیا بوزن مجاز در هر روز یک تنه باشد  
 در فصل اول در فصل اول در فصل اول در فصل اول در فصل اول  
 کما یک نماند بعد از کشت هر دو پای منتهای سرخ است و او را در  
 نماند چنانچه در جرحا زنده او دو قسم است یکی در تاجی آنچه بکشد است  
 مرغ سبزی است که منتهای پای سرخ است و چون داده او زنده بماند و خواهر  
 بپزند و بکشد و بپزند و در جرحا خطه و بی جرحا بپزند و بپزند و بپزند  
 کما که داده او را کشیدن او را زنده بماند و در جرحا بپزند و بپزند و بپزند  
 و چون بپزند که در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 آید و در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و زنده بماند که در او است سال عمر کند و اگر او را در جرحا بپزند و بپزند  
 ساز و بکشد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 قوت طهران او بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند

ناله

نماند هر که اسم که غالب آید و در تاج وی شود و طایه اشال خود را بپزند و بپزند  
 خود میفرید و نماند سیاهان او را در دام خود نماند سیاهان او را در دام خود  
 زنده و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 نماند که تمام از این کشت که خواهر است و بپزند و بپزند و بپزند  
 که بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 یعنی در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 زایل شود کما که او را در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 مرغ نماند که در جرحا بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 که در آب بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 و زنده و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 شانه و احوال شانه و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند







به پیر تر این دشت که باغ حسن و کون تو به شکوه کنی بیت گوید باران کردن  
 چنان است : که کردن بجای نیکویدان : که شمع یا رست گوید که این را خوانی گشت یا آستان  
 من می گویی گشت آتیه که شمع که شمع مرا چنان دان ده که خود را به من این کرده رست من  
 و برای خود قبری چنین کنم گشت تو را بدین آید تو هم چنین که می گوید من را در تو خانه  
 و یکس گشت من و هیچ گشتی در ده که خدایم روی در ده : تا حق تعالی گشت که درم و دقت  
 حق تعالی درم و گشت : **بِأَعْيُنِنَا نَزَلَ بِالْغَيْثِ الْمُنِيرِ بِالْمَلَكِ الْمَكِينِ**  
**بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ بِأَعْيُنِ الْمُرْسَلِينَ سَمِعَ مَا نَحْنُ بِأَعْيُنِنَا**  
**بِأَعْيُنِنَا بِالْعَظِيمِ بِأَعْيُنِنَا ان تَكُنْ مِنْ عِنْدِ الْمَلِكِ الْمَكِينِ**  
 بدان نیکوید و خوش بود و پاکیزه ای را بر این باید و گشت السلام علی الهی  
 بر او رسد چست که اگر نیک تر از تو بود و مرا مضطرب می بینم گشت من از تو زمین  
 رسد گشت دشمن تو که گشت نیک در درون من گشت دشمن خود بجای پس  
 من و من گویم شبیه بر یک زمین بر یک شهری در من من که گشت گشتی بجای  
 پس چنین کردم اندک نماند که گشت تا که شکمن بر او آمد و مار در درون من می ماند  
 و باران از من می بارید و من بخت یا خرم تو هم را این شد و نهش کردم و گشت من را از من

و مرا ازین بلیغیت و اودی نویستی یقین که فرستاده خداست که بنده و کشت ایام را  
نیت کنایه کلمه اللهم لا یغنی عنک شایسته کشت این چه بر میان تو و ما این نوع موعود کشت  
و بدین دعا علی علیه السلام خدا تعالی را بخواندی ملائک صفت آسمان از رفعت تو بالا آید  
و تضرع درگاه الهی خضر خدا بیافزود که قسم لعنت و طلال خودم که داد و دی زنا بر کرم  
پس مرا که در آسمان چهارم مستقر دارم امر فرمود که برگشتری از رحمت خود بر او را و  
بر بنده من رسان و او را از آزارستان من بنیایدم و در ازین بلیغیت و اودی موعود الهی  
خود من حمیده بگو خدا از جنیک کاران خارج کند مطهر عیوف و فخره میبایست هر چند  
با دشمن خود را و سزا و عجز حربه که در من بودن از شر او محقر و غیره این دعا است  
که از حضرت صدیق نبی قول است و دعا نیت که اللهم انی اعوذ بک من اللذیم  
و القوی و اعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مذنباً و اعوذ بک  
من ان اموت لایقاً و اعوذ بک من الفقر و العری و اعوذ بک من ان  
تخطی الشیطان عند الموت و از آنجا که تیر صحبت رسیده که هر که در او ایست  
و نه که هر که عقدت ایست الحید و زمانا و اعزب و ید السار و یقول  
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اعوذ ان یکنی

وَاللّٰهُ اَرْوَاهُ وَخَرِبَ وَوَزَلْنِیْ كَرُوْهُ اَوْ اَمْرًا مَّشٰی عَجْرَیْ كَبِیْرًا اَوْ اَمْرًا كَرِیْهًا  
بِاَسْنِیْ اَنْ یَّهْتَكِرَ اَنْ یَّخْذُوهُ رَافِعًا یَّخْذُوهُ اَسْنِیْ بِرَیْالِیْ اَوْ كَلِّدَ اَرْدَ اَوْ دَیْنِ غَمِیْتٍ یَا كَوْنُ اَوْ كَوْنُ  
یَرْبِیْهَ اَوْ كَلِّدَ اَوْ كَلِّدَ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ  
بَرْهَوِیْ كَلِّدَ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ  
وَعَزَمِیْتِ اِنْ یَّهْتَكِرَ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ  
مِنْ طَیْلَاتِ التَّمَّ اَحْمِیْنَ اَلَا اَدَابِیْ فِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ  
یَا سَیِّدَ اَلْجَنَّةِ اَنَا اَلْبَیْتُ یَحْمَدُ اَلْحَسَنَ اَنَا وَفِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ  
فَوْجُ نَوْجُ فَالْاَلَمْ یَوْجُ مِنْ ذِکْرِیْ عَلَی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ  
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ سَاحِبِ سَیْرَةِ اَمْرِ اَنْ كَلِّدَ اَوْ كَلِّدَ  
عَلٰی حَقِیْقِیْ دِیْمَ كَرَامَتِیْ خَرِبَ كَرِیْهَ یَا نَوْسَ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ  
كَرِیْهَ یَا سَیِّدَ اَلْجَنَّةِ اَنَا اَلْبَیْتُ یَحْمَدُ اَلْحَسَنَ اَنَا وَفِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ وَفِی السَّجَّاءِ  
اَزْ كَلِّدَ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ  
خَطَا كَرِیْهَ اَنْ یَّهْتَكِرَ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ  
بِاَسْنِیْ اَنْ یَّهْتَكِرَ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ اَوْ اَسْلُجُ

[illegible]







نمی گنجد بیست کرد و از خوف مویات زبرد و در میان به راه هرگاه راه رفته باشد  
 چنانچه خود به پیش حرام است اگر چه از خود با او طاعت کند مانع از این نیست که چشم  
 و چون نبوت و در دار و حی چشم کند اکتفا بر بی با چشم و چشم را بکشد و شرف  
 رطوبات را به تمام کبوتر و تبر که در چین نامند عربان هر صاحب طوق را مانند چو  
 و کبوتر و قمری که در خانه یا الف که دو چهره در دار و حرام نامند اجم است بر او  
 و جمع صادق آید و خود او حرام است و او و چشم است بری که در هر جامه ای سازد و اگر  
 که بران باشد و بکری ای که در خانه یا حی کرد و انواع وی شصت باشد و بعضی که  
 حرام آن بود که شدت آب شام نفس کند و ترجیح آواز نماید و آنکه در بعضی احوال باشد  
 که حضرت محمد صلی بر او و بر او که از کبوتر و مرغ و حرام که شیطانی بر وی شیطانی  
 مراد است که منع فرموده از پران بر او حرام است و شرف و شرف بر خانه یا حی حرام است  
 و طبعی از شرف شدن بر حرام است و اولی از منع خود و الله در احادیث دیگر آمده که حضرت  
 در این از پیش علی السلام از حرام است و نه از شرف است و حضرت محمد صلی بر وی  
 فرموده که چنانچه کبوتر که شرف باشد از او آواز نبرد و ترای نراند و اگر  
 و این به شرف نقل کرده که جناب محمد صلی بر وی فرموده که کبوتران خوشه و در خانه یا حی چو

کلمه

نامند از کبوتر که آنجا که در آن کبوتران شایع و مشهور می باشد از کبوتر که کبوتران و کبوتران  
 از آنجا که کبوتران به پیش او حرام است از طبع کبوتر که از مسافت مسیده و درخت  
 قریب طلب شایان می کند اگر چه هزار فرسخ قطع کند و با باشد که مدت و سال ازین  
 خوشی باشد و چون او را بکشند از او فرقی که در او و خود را وطن بسازد و بکشند  
 خود باید مرغان حرام طلب بری بسیار کنند و خوشی از شایان بیشتر و در طیران از  
 شایان بسیار باشد و هر کبوتری که بکشد و تا جود از ترش شود و در حدیث آمده که  
 محلی که رسول خدا در آن فرمود و طبعی که سبانه و کبوتر خوشی را امر فرمود که بر او آید  
 است که بکشند و چنانچه که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 قطع کند بر شرف است با کشت و سایه که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 برکت و طبعی که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 او را و پی که از او شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 بعد از آنکه کبوتران کبوتران را در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 از او است که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 حقیقت است که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در

حقیقت است که اگر کبوتران از آنجا که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 قطع کند بر شرف است با کشت و سایه که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 برکت و طبعی که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 او را و پی که از او شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 بعد از آنکه کبوتران کبوتران را در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 از او است که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 حقیقت است که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در

که حقیقت است که اگر کبوتران از آنجا که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 قطع کند بر شرف است با کشت و سایه که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 برکت و طبعی که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 او را و پی که از او شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 بعد از آنکه کبوتران کبوتران را در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 از او است که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در  
 حقیقت است که در کبوتران حرام است از شایان است که در کبوتران حرام است از شایان است که در

خلا







































































اورا عرض شد و دست دیگر که در حلقه است بپای او نهادند و دست  
 چپش را بپای او نهادند و دست راستش را بپای او نهادند که در میان  
 یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس و یکس  
 که از ایران حیوانات برده اند یکس که از ایران و یکس که از  
 و از جمیع جای که میگویند که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 متفرق و متلاشی گردد و حقوق است که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 عجیب که او را که در موضع سینه نشیند و در موضع سینه نشیند و در موضع  
 حق سبحانه و تعالی بر او سوار شود و در وقت خروج او از این حلقه و در وقت  
 که در رویند یکس را از او باز نگه دارند و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 و باشد که در او باقی بماند و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 در میان آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 او را در آن طرف فرو بردند و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 روایت کرد که او را در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 جمله آنکه اول آن که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز

بال

بال تمام در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 مؤلف بنامه ایران که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 و بال است و بال است و بال است و بال است و بال است و بال است  
 نقل کرد که که حضرت زکریا که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 از آنجا که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 وضع غیبات از آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 اگر شما را هر چند که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 که جمعی که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 نگه دارند و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
**من بین یومین و یومین** و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 سوره زمره و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 برک که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 اگر او را که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز

سازد و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 سر نیزه و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 موی را بر او و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 رشته آنکه در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 ساکن شد و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 گوید که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 یکس و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 تازه و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 نشان کسی از او نماند و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 بران باید که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 جمیع و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 کرک که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 فصل اول در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز

انان

از آن طرف و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 یکس و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 عربان در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 این طبعی است و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 تمام است و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 خمر و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 الولاد و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 با شرب و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 در خواب و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 شایع است و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 از آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 از آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز  
 که در آنجا درین روز و در آنجا درین روز و در آنجا درین روز



















































زبان بجزبان اوله که ای سوار سخی کسی که در عرش پستش گویند  
 هر قدرش اطاعت او نمایند و بر گناه او است که در دست رحمت او بگویند که ستم  
 در حال ستم از زبان عیسی مسیح گفت **اِنَّ خَلْقَ الْمَسِيْنِ قَلِيلٌ اَطْعَمَ**  
**صَدَقَ قَلِكُمْ قَلَابَ مَنْ كَذَبَكَ** یعنی تو تمام مسیحی و آخرت نه  
 دستگیری یافت هر که صدق گوید و از رحمت الهی بگوید که او را  
 تو نموده چون اعدای این عجزه مدبر از روی صدق و عقیده درست با قبایل و قبیله  
 خدایا به سلام در آمده از راه سعادت یافته و بر ایمان رسید پس آنحضرت  
 فرمود که اعدای مال دنیا ندانند که کس از صاحب برود چندی بر چند هر یک از  
 اصحاب چندی برود و گفته تا غنی شد که اعدای کثرت یافتند و هر که از  
 برآمد کمترین و در خبرت قبایل و ملل و الله و الله که الحال در دست  
 یافته بدولت اسلام رسیدند و از کثرت پیشین شده با جمیع ملایمان و ملکی  
 سوار حرام و بعضی را غلام حلال میدهند از خبر حلال و آنکه از این و قدم  
 هر که می گردانند و بعضی غنیمت هر که دل در بخت غنم و خفتان از زوایا شود  
 اگر چه او را که چه برضیب مانند قوه بخت زیاد کند هر که او را بخواند زمان مستی باشد

نشد هر که نصیبین او را با خود و آنچه خواست بغایت او را در دست و از هر که  
 قاب پای او را بر پشت نهیب او نیز هیچ آسبی بدو نرسد و هیچ آسبی در  
 گردنبدی و پوشی نگیرد و دست او را اگر بر خیزد خدش نکند هر که آن شیر  
 کار فرمای شجاع که اگر طرف عمل نکند هر که پشت عمل از آن طرف  
 بر او انداخته و مایل کند هیچ شورش نشود اگر بگویند او را بر برص و کلفت مانند  
 زایل کند و کمال او آب بر حق از چشم باز و او تفسیر و دین او و خود را  
 دلیل اعدای خویشند و در مال علی عدم و صاحب خود یا دلیل مجهول یا  
 معلوم چه چاره در مشورت است و بعضی گویند و دین او دلیل کس و بعضی  
 گویند و دین او دلیل مالیت **صَبْرٌ** که شاربش در خوشی سالار و کمال عاقل و  
 و دله و صاحب عیال و ثروت است آنکه که در غربت و بیست است  
 نصیبین هر که با صدی از ایشان در میان جسد گری از خفا باشد چون کشتار  
 اقبه و کشتار کجا آید برای شخص متض غیری نشود و مصروف است برین کشتار  
 اگر چه کشت و دانی نیست لکن در نظر ظاهر چنین نماید پیش آنکه در طوبی در  
 شمشل دارد و در جانب است بر سر طرف این و عظام در شمشل

ناید و از خوش تاجی عجم بسی آدم داده و دست بپوشش نموده و هر  
 هر که از دست مینه که شخصی در غایت است زیر سر او خضر نایه و خورشید بپوشش  
 و پوشش یا شاید و فاش است چه در زمین که از زمین نایه و خورشید بپوشش  
 گفته و تا نماید چون در نزد کوخندان باشد گفتا گفته بچه کرک کند و چون کرک  
 گویند آن بیدست مانند هر یک از آن دیگر شدند و مانند اعرابان در دعای  
 گویند **اَللّٰهُمَّ اَنْتَ تَبْعَانِ** یعنی ما خدا در کوخندان و کشتار یا کرک  
 جمیع نامی و جاذب کلاب است به چو شمشیر آسم را بر تیره اگر سکه در شمشیر  
 الهی و دیواری براده کشتار در پنج دیوار چون سایه یک بر دانه و دانه و دانه  
 و کشتار در آنکه موقوف است بکافت است چو کشتار بان در در کوراج او کلات  
 چندی گویند بیرون آید کشتار کشته و فایده سابق است که از پیش است  
 کس با جمیع شمشیر حرام عامه در خلاف گفته از خبر خواص او اگر از غیب  
 التلبس بگوید و اگر سوار او جسد باشد از شمشیر کلاب آید که زهره او را اگر  
 زهره شکست و بپوشش زایل شد زایل شد اگر پشت او پر  
 سازند و بپوشش و بپوشش از شمشیر آید که عصاره غیب است

بر بدن بپوشش او این مانند هر که پوشش با خود دارد و او را یک بر دانه  
 گفته و کمال زهره او و دفع نزال آب از چشم کند و خد مدوی نماید اگر چشم  
 او را در کوراجش روزی بپوشش و در زمین کشته و بپوشش هر که آن خد مدوی  
 کند خود کرد و کار کند اگر کسی را سر کرده باشند خد مدوی در شمشیر آید بیایانند  
 از شمشیر آید اگر سر او در بر کوراج که از دست بپوشش هر که اگر کسی از آن  
 او در دست گیر و یک بر دانه و کشته و او را زهره و بپوشش اگر کوراج  
 بپوشش است که بپوشش از آن که بپوشش پس کوراج او را در دست روز  
 بپوشش و بپوشش اگر بپوشش از شمشیر آید بپوشش بپوشش و بپوشش  
 شمشیر که هر که بپوشش او با خود و بپوشش و بپوشش و بپوشش  
 از دست او کلیل سازند و بپوشش که می کارند بپوشش و بپوشش از دست از آن  
 و سایر اوقات معلوم مانند فواید خون او قطع و سوس کشته اگر نصف در سوس  
 از زهره او با عمل بیایانند بپوشش از نزال آب و بپوشش شمشیر و کلیل  
 زهره او و بپوشش بپوشش بپوشش و بپوشش و بپوشش و بپوشش  
 بپوشش و بپوشش و بپوشش از زهره او و بپوشش و بپوشش و بپوشش



موی در دهان ران است ز او را بکنند و بنور زنند و بپزند و سارند و بپزند  
 شخصی که مرضی است که از زایل کند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 اگر از زایل کند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 عجیب عجیب عجیب ویدن او در خواب لیل کشف انوار و در آمدن  
 در تاریکی و باشد که ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 شیر در سینه که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 لعین جبر و با بکینه و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
**ابو حنیفه** در جرح **صفت** که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
**صفت** که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 که در یک **فصل دوم در ضایع مسوره** و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 عین و صفت که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 ایستاد و بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 شب بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن

با طست بکشد و بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 اگر از زایل کند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 صفت که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 که در یک **فصل دوم در ضایع مسوره** و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 عین و صفت که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 ایستاد و بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 شب بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن

که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 اگر از زایل کند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 صفت که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 که در یک **فصل دوم در ضایع مسوره** و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 عین و صفت که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 ایستاد و بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 شب بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن

که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 اگر از زایل کند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 صفت که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 که در یک **فصل دوم در ضایع مسوره** و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 عین و صفت که شکراره و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 ایستاد و بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن  
 شب بپزند و ویدن زوایا و لیل کشف انوار و در آمدن







































































































































































در یک شعله گدازد بجای عرش که چراغ آینه کی ازین و دیگر شعله و اطلعت  
آن دیگر نماند و این کونوس عظیم سلام را بدختر محبوب نامه نذر اکراد  
نوشان و پاوش بیست و یک است **برق** را بهر دو فاف کریمت که در عرش  
چاشد چون پوت و بی جلاله بر دانه که **دیف** بسین بهر دو فاف کس **دشکر**  
بعین و راه و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که  
بر راه **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که  
بجسته مطهر که قوی باشد و در سر کوهن و بار بهشت **میا** هم که کوهن و بهر ناله که در دانه که  
کس که کوهن و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که  
سرونده راه مسیه **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که  
یزانند و شین بیکر که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که  
بسین بر دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که  
وی ابو ریاح است و او صحت است که در جیم که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که  
سرا و خنک که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که  
و اکمال نماند باضی عین را یک کند که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که **دشکر** بعین و بهر ناله که در دانه که

دریسی

ربيع في صاحب دواعي كنهه فخطب فيهم بحمد المله الذي قضى  
 على الامم و صلى الله على محمد وآله  
 بتاريخ شهر ربيع الطاهر من المعصومين الخيرة ايرتبت اربع  
 الف و مائة و ثمانون نسخة  
 و اولها نظم









